

## پژوهش آلمانی‌ها در مورد خاور نزدیک باستان و ارتباط آن با منافع

### سیاسی اقتصادی، از امپراتوری آلمان تا جنگ جهانی دوم<sup>۱</sup>

استفان هوزر

ترجمه: مریم کاشف نیا<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۴/۰۷ - تاریخ قبول ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

دوفصلنامه مطالعات ایران کهن - شماره دوم، سال اول، پاییز و زمستان ۱۴۰۰ (شاپا ۴۲۴۷-۲۷۸۳)

### چکیده

اهمیت تاریخ باستان و باستان شناسی به منظور ایجاد هویت ملی در سال‌های اخیر بارها مورد تأکید قرار گرفته است. این مقاله به اهمیت مطالعات خاور نزدیک در آلمان از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۴۵ می‌پردازد. این پژوهش به منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رایج در آلمان زمان ویلهلم می‌پردازد. پس از جنگ جهانی اول، به دلایل ایدئولوژیکی و سیاسی مختلف، این دغدغه، مسیر جدیدی را در مطالعات یونان باستان باز کرد، در مدتی که رژیم نازی روی کار بود، رویکرد مطالعه خاور نزدیک دوباره تغییر کرد، که با تنزل مقام افراد سامی و ستودن آریایی‌ها همراه بود. در هر حال، با هرگونه موضوع ایدئولوژیکی نسبت به خاور نزدیک، پژوهش در مورد این موضوع در روابط بین الملل نقش مهمی داشته و عاملی برای نفوذ آلمان در منطقه بوده است.

**واژگان کلیدی:** ایران، آلمان، تاریخ، باستان شناسی، سیاست و دین

<sup>۱</sup> این مقاله ترجمه ای است از:

German Research on the Ancient, Near East and Its Relation to Political and Economic Interests from Kaiserreich to World War II, Stefan R. Hauser. Originally Published book: 2004, Germany. pp. 155-179.

<https://doi.org/10.31819/9783964565259-toc>

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی

maryamkashefnia@gmail.com

## مقدمه

پژوهش در تاریخ، به طور کلی پرسش‌هایی را بازتاب می‌دهد که در حال حاضر مطرح می‌شوند. اغلب تأثیر ایدئولوژی‌های کنونی و اهمیت آن که به حوزه‌های مشخص پژوهش ارتباط دارد، تنها در نگاهی به گذشته روشن می‌شود. یک مثال ساده برای همبستگی منافع سیاسی و اقتصادی، جست و جوی دستورکارهای فرهنگی مناسب برای شرایط خاص و علاقه به عهد باستان، مطالعه خاور نزدیک باستان در آلمان است. مقاله حاضر، به این سؤال پاسخ می‌دهد: چه ارتباطی میان دستورکارهای سیاسی و پژوهش تاریخی از کایزرایش<sup>۳</sup> تا رایش<sup>۴</sup> سوم وجود دارد؟ اهداف کلی پژوهش تاریخی، حتی حوزه‌های تاریخی یا علائق باستان‌شناسی در تمدن‌های باستان، در ارتباط با پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی تغییر کرده‌اند.

## امپراتوری آلمان و پیدایش مطالعات خاور نزدیک باستان

تأسیس امپراتوری آلمان در سال ۱۸۷۱ را می‌توان یک گام منطقی در پیشرفت اقتصادی و سیاست‌های پروسی‌ها<sup>۵</sup> برای تسلط دانست. صنعتی‌سازی و شهرسازی، به همراه رشد چشمگیر جمعیت و افزایش عدم توازن اجتماعی، از ویژگی‌های دوره‌ای است که آن را کایزرایش می‌نامیم. در طول حکومت کایزر ویلهلم دوم (۱۸۸۸-۱۹۱۸)، آلمان به یکی از کشورهای صنعتی پیشرو در جهان تبدیل شد. گسترش صادرات صنعتی آلمان، به ویژه در آغاز قرن بیستم، موجب ایجاد بحث‌هایی پیرامون جایگاه جدید آلمان در امور بین‌الملل شد. عموماً این باور وجود داشت که نقش آلمان، به عنوان یکی از قدرت‌های قاره اروپا، فقط تا زمانی می‌تواند ادامه داشته باشد که این کشور قدرت خود را فراتر از مرزهای اروپا و در سطح جهان نیز به کار گیرد. آلمان که در مسابقه استعمارگری، به خصوص در مقایسه با بریتانیا و فرانسه عقب مانده بود، این کشور منافع مهمی در منطقه

<sup>۳</sup> Kaiserreich

<sup>۴</sup> Reich

<sup>۵</sup> Prussian

خاور نزدیک، پس از کناره‌گیری بیسمارک<sup>۶</sup> در سال ۱۸۹۰، برای خود قائل شد. آلمان به دلایل گوناگونی، روی امپراتوری تضعیف شده عثمانی تمرکز کرد. از جمله این عوامل مهم می‌توان به استقلال نسبی این امپراتوری و موقعیت استراتژیک سیاسی جغرافیایی آن اشاره کرد که میان روسیه، ایران و مصر تحت سطره بریتانیا، واقع شده بود. امپراتوری عثمانی نه تنها از لحاظ همه انواع مواد خام، به خصوص نفت و فلزات، غنی بود، بلکه می‌توانست بازار نویدبخشی برای مصرف محصولات صنعتی باشد. برخی کارشناسان این کار را فرصتی برای احیای محصولات کشاورزی، پنبه، تنباکو و غلات از ناحیه بین‌النهرین، پس از ایجاد مجدد ساختار شیوه تولید می‌دانستند.

در دل این محاسبات آلمان، برنامه ساخت شبکه‌های راه‌آهن در امپراتوری عثمانی، به ویژه راه‌آهن بغداد، قرار داشت که قسطنطنیه و خلیج فارس را از طریق بغداد، به یکدیگر متصل می‌کرد. تأسیس این راه‌آهن برای اطمینان حاصل کردن از انتقال سریع کالاها از اروپا به خلیج فارس و حتی الامکان، هند، در کوتاه‌ترین مسیر ممکن بود. در نتیجه، راه‌آهن بغداد، رقیب سریع کانال سوئز که تحت کنترل بریتانیا بود، به حساب می‌آمد. پیش از آن در سال ۱۸۸۸، دویچه بانک<sup>۷</sup> بنابر تشویق جدی کایزر ویلهلم دوم و برخلاف توصیه صدر اعظم بیسمارک، ۳۰ میلیون مارک اعتبار به امپراتوری عثمانی برای ساخت ۱۰۰۰ کیلومتر نخست راه‌آهن آنتالیا وام داد. «این کار، آغاز جایگاه مهم آلمان در امور اقتصادی و مالی ترکیه بود.» این تأثیر روزافزون آلمان با خود فعالیت گسترده و منحصربه‌فرد این کشور در زمینه باستان‌شناسی در امپراتوری عثمانی را به همراه آورد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، در ارتباط با استعمارگری سایر بخش‌های جهان توسط اروپا، کاوشگران می‌بایست از دورترین نقاط دنیا دست به اکتشاف می‌زدند. اروپاییان پیشتازان کسب منافع جدید در مناطق و فرهنگ‌های خارجی شدند. در این مورد، آنچه اهمیت

<sup>۶</sup> Bismarck بیسمارک (صدر اعظم امپراتوری آلمان، معروف به صدر اعظم آهنین - مترجم)

<sup>۷</sup> Deutsche Bank به معنی بانک آلمانی، شرکت خدمات مالی و بانکداری آلمانی و چندملیتی است، که شعبه مرکزی آن در شهر فرانکفورت قرار دارد. (مترجم)

دارد، آن است که صنایع دستی و هنری اواخر قرن نوزدهم، به عنوان منابع بیشتر یا جایگزین برای (فهم) متون موجود در کتیبه‌های فرهنگی، پذیرفته شدند. این اهمیت اشیا (و به طور کلی باستان‌شناسی آگاهانه از آن‌ها) به کاوشگری فرهنگ‌های غیردخیل در متون کتاب مقدس، متون یونانی و رومی، امکان گشودن پنجره‌های جدیدی در گذشته را داد. این گذشته نه تنها برای دوران ما قبل تاریخ، که باعث شد آلمان به عنوان کمک‌کننده ای معروف در باستان‌شناسی و مطالعه تاریخ بومی شود، صدق می‌کند، بلکه برای مطالعه قومیت‌شناسی و باستان‌شناسی در سراسر جهان نیز به کار می‌رود. این امر، همزمان با رغبت شدیدی برای (شناخت فرهنگ) بیگانه و غیربومی به همراه منافع اقتصادی رخ داد. در نتیجه، حدود سال ۱۹۰۰ چندین موزه فرهنگ‌های غیرکلاسیک در برلین، برمن، هامبورگ و مونیخ تأسیس شد. به ویژه، موزه‌های سلطنتی پروسی‌ها در برلین طی اندک سالیانی پدید آمدند. این موزه‌ها، بخش‌های هنر آفریقایی، اقیانوسیه‌ای، هندی و همچنین، هنر خاور دور، خاور نزدیک باستان، اسلامی و روم شرقی داشته‌اند. این جهت‌گیری مجدد فرهنگی، به معنای جدایی کامل آلمان از هواداری‌اش از یونان<sup>۸</sup> نبود، زیرا {اعتقاد به یونان} بخش تعیین‌کننده‌ای از هویت فرهنگ آلمان را از اواخر قرن هجدهم تشکیل می‌داد. با وجود این، این امر، خود انحراف مهمی از هواداری از فرهنگ یونان و درهم شکستن یک سلطه (فرهنگی) بود. در حالی که در اواخر قرن نوزدهم، تصویری ایده‌آل و آرمانی از یونان ایجاد شده بود و یک ارتباط درونی میان یونان باستان و مدرن پدید آمده بود. هرچه مطالعات درباره دوران باستان تخصصی‌تر شدند، آزمایش‌های پژوهشی نیز واقع‌گراتر شد. در همین زمان، با حمایت قیصر ویلهلم دوم<sup>۹</sup>، اصلاحاتی کلی در سیستم آموزشی، باعث ارتقای درجه دبیرستان و دانشکده فنی شد تا با گومنازیوم<sup>۱۰</sup> (انسان‌شناسی) و دانشگاه در یک مرتبه قرار بگیرند. آموزش کلاسیک، با ویژگی مفهومی رمانتیک از رابطه‌ای نزدیک میان یونان باستان<sup>۱۱</sup> و آلمان،

<sup>۸</sup> philhellenism

<sup>۹</sup> Wilhelm II

<sup>۱۰</sup> Gymnasium

<sup>۱۱</sup> ancient Greek

به‌طور روز افزون در سازگاری با مطالبات آن دوره، بی‌ربط و غیرضروری قلمداد می‌شد. برتری یونان در مسائل زیبایی‌شناسی هنوز هم در سطح وسیعی پذیرفته می‌شد و بر خلاف علاقه قیصر به نوگرایی، باستان‌شناسان (به‌طور مثال، باستان‌شناسان کلاسیک)، جایگاه ثابتی را در دادگاه‌ها و همچنین در سرتاسر جامعه آلمان به خود اختصاص داده بودند. مطالعات کلاسیک همچنان در زیست فرهنگی نخبگان تحصیلکرده رواج داشت اما برتری آن دیگر محرز و بی‌تردید پذیرفته نمی‌شد. تأکید دوباره بر میهن‌پرستی، سبک ملی‌گرایی آلمانی نوینی مستقل از یونان کلاسیک و جاذبه‌ای شدید همراه با دل‌بستگی‌های کم‌نظیر معطوف‌شده به فرهنگ بیگانه را پرورش داد. در این شرایط، خاور نزدیک باستان اهمیت خاصی پیدا کرد.

### کشف خاور نزدیک<sup>۱۲</sup> باستان

تا اواسط قرن نوزدهم، آگاهی از تاریخ شرق باستان در اروپا به‌طور عمده، از منابع نوشته‌های کلاسیک و انجیل برگرفته شده بود. با این حال در دهه ۱۸۴۰، ابتدا پاول امیلی بوت<sup>۱۳</sup>، کنسولگری فرانسه در موصل و پس از آن، آستین هنری لایارد<sup>۱۴</sup> انگلیسی شروع به حفاری تعداد زیادی از نقش‌برجسته‌هایی کردند که در نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد، قصرهای پادشاهان آشوری<sup>۱۵</sup> را آراسته بود. کاوشگران که ابتدا به عنوان عملیات مخفی کار را شروع کرده بودند، توجهات بسیار زیادی را برانگیختند، به‌ویژه پس از این‌که برخی از نقوش برجسته به پاریس و لندن آورده شده و به جمعیت عظیمی از استقبال‌کنندگان مردمی نمایش داده شد. علاوه بر نقوش برجسته، ده‌ها هزار لوح گلی حاوی دستنوشته در نوشته‌های خط میخی آکدی<sup>۱۶</sup> اخیراً کشف شده، پیدا شد. رقابت شدیدی بین فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها بر سر کاوش و حفاری مکان‌های باستانی، به‌وجود

<sup>۱۲</sup> Near East

<sup>۱۳</sup> Paul Emile Botta

<sup>۱۴</sup> Henry Austin Layard

<sup>۱۵</sup> Assyrian

<sup>۱۶</sup> Akkadian

آمد. در سال ۱۸۹۵، فرانسوی‌ها حتی موفق شدند انحصار اکتشافات باستانی در سرتاسر سرزمین ایران (پرشیا) را به دست آورند. اگرچه که وسعت پژوهش‌های باستانی و زبان‌شناختی محدود بود اما جریانی مداوم از فرهنگ‌های تازه کشف‌شده را فراهم کرد. این زمینه و نیز آثار هنری بین‌النهرینی<sup>۱۷</sup> که از میانه‌های قرن نوزدهم به موزه لوور و موزه‌های بریتانیا سرازیر شدند، توجه آلمان و به‌ویژه اذهان عمومی پروسی‌ها را به خود جلب کرد. این علاقه وقتی بیشتر شد که باوری عمومی بر این مبنای شکل گرفت که نوشته‌ها و آثار هنری بین‌النهرینی پیشینه و زمینه انجیل را شکل می‌دهد. اهمیت این مسأله در آن بود که انجیل و جهان فکری یونان به‌عنوان اساس و سنگ‌بنای اولیه فرهنگ غربی به شمار می‌رفتند. در واقع، علاقه عمومی به انجیل و کشف عجیب یک لوح خط میخی حاوی روایتی بین‌النهرینی از داستان سیل بزرگ<sup>۱۸</sup> بودند که در شکل‌گیری اولین درجات تخصص در خط میخی آشوری در آلمان از سال ۱۸۷۵ به بعد مؤثر بودند. علاوه بر تمایل خالصانه تاریخی و باستان‌شناختی، این مسأله مورد قبول عموم بود که وضعیت سیاسی و اقتصادی جدید آلمان باید در نقطه مقابل وضعیت فرانسه و بریتانیا تلقی شود. برتری شناخته‌شده آلمان در تحلیل پژوهشگرانه جهان باستان نیز باید در نمایش عمومی آثار هنری مادی عنوان شود. در سال ۱۸۷۸، موزه‌های برلین اولین پروژه‌های خود در امپراتوری عثمانی<sup>۱۹</sup> را با حفاری محراب پرگامون<sup>۲۰</sup>، شروع کردند. خالی از لطف نیست که بدانیم کارل هومان<sup>۲۱</sup> کاوشگر در حین انجام وظیفه به‌عنوان مهندس راه‌آهن در غرب ترکیه<sup>۲۲</sup> در سال ۱۸۷۱ با این ویرانه‌ها آشنا شد. بین سال‌های ۱۸۹۵ و ۱۸۹۹، کاوشگرانی با قراردادهای بلندمدت شروع به کار در غرب

---

<sup>۱۷</sup> *Mesopotamian*

<sup>۱۸</sup> حماسه گیلگمش

<sup>۱۹</sup> *Ottoman Empire*

<sup>۲۰</sup> *Pergamon Altar*

<sup>۲۱</sup> *Carl Humann*

<sup>۲۲</sup> *Western Turkey*

ترکیه، در پریه<sup>۲۳</sup>، ملط<sup>۲۴</sup> و دیدیما<sup>۲۵</sup> کردند و به خاطر مقیاس کار، رویکرد و روش‌های پیشرفته حفاری، سندسازی و تجزیه و تحلیل خود، مشهور شدند. با این حال این پژوهش همچنان عهد یونان باستان را مورد توجه قرار داده است و توسط نهادهای رسمی دولتی، موزه‌های برلین و نهادهای باستان‌شناسی آلمان انجام گرفته است. پژوهش‌ها در بین‌النهرین، مسیری متفاوت را پیمود. به جای دولت، این کارگروه شرقی خصوصی، تأسیس شده در سال ۱۸۸۷، بود که از اولین کارزارهای کوچک در بین‌النهرین شمالی و جنوبی حمایت کرد. اگرچه که این کارزارهای کوچک مقیاس، در نهایت منجر به توجه دولت به این قضیه شد. در فوریه ۱۸۹۷ هیأتی از فرهنگستان علوم پروس با یک سخن وزیر فرهنگ به کار خود سرعت بخشید. او به طور رسمی اذعان داشت که پژوهش در بین‌النهرین «یکی از مهم‌ترین وظایف در حال حاضر» است. درجه اهمیت آن شاید با اهمیت فرهنگی رایش در آلمان، در یک سطح قرار می‌گیرد. اگر آلمان در «احیا کردن دنیایی گمشده در حافظه بشر و در بازیابی هزاران سال از تاریخ بشر از طریق آثار هنری و کتیبه‌ها» مشارکت کند. به‌ویژه از زمانی که کاوش‌های فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها «آگاهی ما از ریشه فرهنگ‌مان» را متحول و دگرگون کرده است. تنها پس از گذشت سه ماه، فرهنگستان علوم پروس<sup>۲۶</sup> برای تحقیق و پژوهش در ناحیه دجله و فرات، یک کمیسیون رسمی تشکیل داد (کمیسیون بررسی سرزمین‌های دجله و فرات) که پژوهشگرانی را باهدف یافتن مکان‌های مناسب و مطلوبی برای حفاری، اعزام کرد. پس از مباحثه و مذاکره‌های بسیار، آنان بر انتخاب بابل دوران باستان به توافق رسیدند اما پروژه حفاری و خاکبرداری به انجمن آلمانی پژوهش‌های خاورزمین (به‌اختصار *DOG* که از این پس این نام در متن آورده می‌شود) واگذار شد. این انجمن در سال ۱۸۹۸ پایه‌گذاری شد و کمیسیون مشرق زمین پیشین را یکپارچه و متحد کرد. از فهرست

<sup>۲۳</sup> Priene: یک منطقه مسکونی در ترکیه است که در دوران یونان باستان ساخته شده است.

<sup>۲۴</sup> Miletos: میلِت، یا میلِتوس شهر مشهور ایونییای باستان، در غرب آناتولی بر ساحل دریای اژه.

<sup>۲۵</sup> Didyma: یک محوطه باستانی مذهبی در ترکیه است که در شهر دیدیم واقع شده است.

<sup>۲۶</sup> Prussian Academy of Science

اسامی مؤسسان و هیأت اجرایی می‌توان حدس زد که این انجمن منحصرأ بر پایه زمینه‌های بشردوستانه بنا نشده است. در میان آنان ما به رده‌های بالاتری از بانکداران آلمانی که با امپراتوری عثمانی ارتباطی دارند، از جمله فون زیمنس<sup>۲۷</sup>، روچیلد<sup>۲۸</sup> و دلبروک<sup>۲۹</sup>، پی می‌بریم و همچنین با صنعتگرانی همچون کروپ<sup>۳۰</sup>، راتنوا<sup>۳۱</sup> و بورسینگ<sup>۳۲</sup> آشنا می‌شویم. علاوه بر این سیاستمداران و پژوهشگران برجسته مشرق زمین را شناسایی می‌کنیم. انجمن از حمایت پرشور و اشتیاق امپراتور لذت می‌برد. وی در دومین دیدار خود از بیت‌المقدس و دمشق در سال ۱۹۰۰، حمایت دوستانه‌اش را از سرزمین‌های اسلامی علناً اظهار کرد. در سال بعدی، او حامی و پشتیبان **DOG** شد و با توجه به زندگینامه وی، در تمام سخنرانی‌های عمومی انجمن حضور پیدا کرد؛ بنابراین زمانی که **DOG** در تعدادی از سرزمین‌های بین‌النهرین از قبیل بابل یا آشور، حفاری و خاک‌برداری‌هایی در سال ۱۸۹۹ و ۱۹۰۳ راه‌اندازی کرد، از جانب امپراتور مورد استقبال و حمایت فراوان قرار گرفت. این حفاری‌ها، در روش‌ها و شیوه‌های باستان‌شناسی موجود در منطقه انقلابی ایجاد کردند و دانش کلی درباره بین‌النهرین را تا حد زیادی گسترش دادند. هرچند از همان ابتدا، این تعهدات و اقدامات، با تهیه و فراهم کردن اشیایی برای موزه برلین به‌عنوان موزه ملی، در مقایسه با موزه بریتانیا و لوور، جاه‌طلبی‌های ناسیونالیستی در نظر گرفته شده‌اند. در کنار حفاری‌های انجام‌شده در غرب ترکیه، آنان موجب ایجاد اعتبار و نفوذ آلمان، پیرامون زمینه باستان‌شناسی، نزد حاکم عالی‌مقام امپراتوری عثمانی شدند. عموم مردم آلمان به‌راحتی به مطالعات خاور نزدیک دست یافتند؛ مجذوب این جریان همیشگی اکتشافات جدیدی شدند که مستقیماً اشاره دارند به علاقه مفرط آنان به ماجراجویی و فرهنگ‌های خارق‌العاده غیربومی و

---

<sup>۲۷</sup> VON SIEMENS

<sup>۲۸</sup> ROTHSCHILD

<sup>۲۹</sup> DELBRÜCK

<sup>۳۰</sup> KRUPP

<sup>۳۱</sup> RATHENAU

<sup>۳۲</sup> BORSIG



همچنین به علاقه و رابطه آن‌ها با اصل و ریشه‌های کتاب مقدس. چندین طرح برای جزیره موزه در برلین، وسعت و فضای رو به رشد و افزایشی را برای خاور نزدیک باستان دربرمی گرفتند. اگرچه بین‌النهرین نیز در دیگر کشورها معروف و شناخته شده بود، همان‌طور که به‌عنوان یک نمونه در طرح‌های مربوط به موزه دانشگاهی در فیلادلفیا در سال ۱۸۹۶ به آن اشاره شده بود، اما شدت حمایت و پشتیبانی سیاسی مطالعات مربوط به خاور نزدیک باستان، برای آلمان منحصربه‌فرد و بی‌نظیر بود. مطالعات و تحقیقات پیرامون موضوع خاور نزدیک باستان که به دلیل محبوبیت فراوان پشتیبانی شده‌اند، به‌واسطه علایق و روابط سیاسی و اقتصادی برانگیخته‌شده و تحت حمایت امپراتور ویلهلم دوم قرار گرفته‌اند که از منظر سرمایه‌گذاری امروزی و مدرن در حوزه فرهنگ توسط دولت به‌صورت خیرخواهانه، تبدیل به یک زمینه عالی برای منطق غیر کلاسیک شده‌اند.

### بازگشت آلمان به خاور نزدیک پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول جاه‌طلبی‌های آلمان را در راستای ایفای نقشی برجسته و پیشرو در توافق قدرت‌های امپریالیست، از بین برد. آلمان مستعمره‌های خود را از دست داد و تأثیر و نفوذش در منطقه خاور نزدیک متوقف شد. تعجبی ندارد که باستان‌شناسی در خاور نزدیک که یکی از پرچم‌داران ایدئولوژیکی امپریالیسم فرهنگی آلمان است، به‌شدت دستخوش تغییر شد. تورم بیش‌ازحد و نقش کشور آلمان به‌عنوان دولت مطرود در صحنه بین‌المللی، سال‌های زیادی از هرگونه امیدواری برای نوسازی حفاری‌ها در منطقه خاور نزدیک جلوگیری کرد. علاوه بر محدودیت‌های بین‌المللی سیاسی که به آلمان تحمیل شده بود، پژوهشگران آلمانی پی بردند که به دلیل نقش و وظیفه آنان در طول جنگ جهانی، از انجمن‌های بین‌المللی منع و محروم شده‌اند. سه پیش‌نیاز اساسی که آلمان‌ها برای بازیافتن جایگاه خود در تحقیقات باستان‌شناسی با آن‌ها مواجه خواهند شد: اول از همه حل‌وفصل کردن بحران اقتصادی آلمان؛ دوم برقراری مجدد روابط سیاسی با دولت‌های جدید کشورهای تحقیقاتی و در آخر آرام‌سازی تنش‌های بین‌المللی. در

اینجا، عهدنامه راپالو<sup>۳۳</sup> در سال ۱۹۲۲ و پیمان لوکارنو<sup>۳۴</sup> در سال ۱۹۲۵ و پذیرش آلمان در جامعه ملل و شورای دائمی آن در سال ۱۹۲۶، مسیر را برای تحقیقات آلمان در ایران، ترکیه و عراق هموار ساخته‌اند.

## ایران

اولین پژوهشگر آلمانی که به منطقه خاور نزدیک بازگشت، ارنست هرتسفلد بود که در سال ۱۹۲۳ از ایران شروع به کار کرد. هرتسفلد در تحقیقات خاور نزدیک، از بسیاری جهات، نقش ویژه‌ای را ایفا کرده است. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای وی رشد علائق و اهمیت باستان‌شناسی در ایران بوده است و به دولت آن کشور کمک کرده تا امتیاز انحصاری فرانسه در تحقیقات باستان‌شناسی را که از سال ۱۸۹۵ صاحب آن بود، از بین ببرند. علاوه بر این، شرایط سیاسی حاکم در ایران به‌عنوان بخش مهمی در رشد نقش هرتسفلد به‌عنوان پژوهشگر برتر منطقه، دخالت دارد. اگرچه ظاهراً به‌صورت مستقل، ایران پس از جنگ جهانی اول بیش از پیش، قویاً تحت تأثیر بریتانیا قرار گرفت. این امر باعث قرار گرفتن روابط اقتصادی آلمان و ایران در بدترین حالت شد. با وجود این تمایل ایرانیان و همچنین روس‌ها نسبت به کاهش تأثیرات بریتانیایی‌ها، مطلوب و دلخواه فعالیت‌های آلمان در کشور ایران واقع شد. بنابراین، ورود هرتسفلد<sup>۳۵</sup> به ایران،

<sup>۳۳</sup> عهدنامه راپالو (*Treaty of Rapallo*) اصطلاحی است در مورد عهدنامه مودت آلمان و شوروی که در سال ۱۹۲۲ در شهر راپالو در ایتالیا و در حاشیه کنفرانس جنوا منعقد شد. مطابق این توافق طرفین ادعاهای مربوط به قلمرو اقتصادی معاهده برست-لیتوفسک و معاهدات جنگ جهانی اول را نادیده گرفته و به همکاری نظامی و اقتصادی با یکدیگر پرداختند.

<sup>۳۴</sup> پیمان لوکارنو (*Locarno Treaties*) نام مجموعه‌ای از عهدنامه‌ها بود که پس از جنگ جهانی اول میان متفقین و آلمان در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۲۵ در لندن به امضا رسید. به موجب این پیمان آلمان به خانواده دولت‌های اروپایی پیوست و مرزهای غربی خود با فرانسه و بلژیک را به رسمیت شناخت و از اراضی خود که به لهستان داده شده بود صرف‌نظر کرد. در ماده دوم قرارداد ذکر شده بود که اگر آلمان به منطقه غیرنظامی حمله کند باید به‌طور یکپارچه در برابرش ایستاد.

<sup>۳۵</sup> Herzfeld

در ظاهر با روابط دوستانه دوباره ایران و آلمان در ارتباط بود. با این حال ماندن او در ایران که همراه با وقفه‌هایی کوتاه، تا سال ۱۹۳۴ ادامه یافت، به‌طور رسمی به پشتوانه دولت آلمان نبود. در طول سال‌های اولیه حضورش در ایران، تنها حمایتی که از او شد، پرداخت کامل حقوق تریویس از استادی دانشگاه بود که وی از سال ۱۹۱۹ در برلین به آن مشغول بود. در سال ۱۹۲۶، هرتسفلد به مقام مشاور رئیس در امر آماده‌سازی قانون آثار باستانی جدید منصوب شد که این قانون به انحصار فرانسه پایان می‌داد. هدف او تبدیل شدن به اولین مدیر آثار باستانی در ایران بود، هرچند که با توجه و پشتیبانی رسمی بسیار محدود از پژوهش‌های وی در آلمان، این کار بی‌نتیجه ماند. هرتسفلد تنها عضو غیرایرانی انجمن آثار ملی<sup>۳۶</sup> بود ولی به‌دلیل فشار دیپلماتیک فرانسه، به جای او، آندره گودارد<sup>۳۷</sup> معمار فرانسوی به اولین سردبیر اداره آثار باستانی و موزه ملی در دست طراحی، تبدیل شد. با این حال، هرتسفلد در تهران ماند و به کار برجسته و پیشگامانه خود (کار روی پایتخت‌های هخامنشی، پاساگرد و پرسپولیس) ادامه داد. از دهه ۱۹۲۰، وزیر امور خارجه آلمان به نفوذ فرهنگی در ایران دیگر توجهی نشان نمی‌داد. به‌علاوه، با وجود ابراز علاقه ایران به روابط نزدیک اقتصادی با آلمان، روابط تجاری میان دو کشور در سطح پایینی باقی ماند. این امر با شکست هرتسفلد در به‌دست آوردن پشتیبانی مالی برای کاوش‌ها و بنیان نهادن شعبه‌ای از سازمان آثار باستانی آلمان در ایران، همزمان شده بود. او که از سال‌ها درخواست و خواهش بی‌ثمر از دولت و بنیادهای پژوهشی آلمان صبرش لبریز شده بود، بالاخره تصمیم گرفت کاوش و حفاری در پرسپولیس را با پشتیبانی مالی از سوی مؤسسه خاورشناسی شیکاگو<sup>۳۸</sup>، آغاز کند.

<sup>۳۶</sup> National Monument Council

<sup>۳۷</sup> André Godard

<sup>۳۸</sup> Oriental Institute of Chicago

## ترکیه

همان‌طور که در بالا شرح داده شد، آلمان و امپراتوری عثمانی<sup>۳۹</sup>، تا قبل از جنگ جهانی اول<sup>۴۰</sup>، روابط سیاسی، تجاری و باستان‌شناختی عمیقی با یکدیگر داشتند. ولی مشکلات در از سرگیری امور بعد از جنگ، تنها ناشی از وضعیت اقتصادی و سیاسی آلمان نبود و به تغییرات رخ داده در خاک امپراتوری فروپاشیده عثمانی نیز مربوط می‌شد. دولت‌های جدیدی برپا شده بودند که مهم‌ترین آن‌ها ترکیه و عراق بود و روابط دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی جدیدی باید برقرار می‌شد. تنها بعد از اینکه مصطفی کمال (آتاترک)<sup>۴۱</sup> خلافت را عزل کرده و نظام ریاست‌جمهوری را جایگزین آن کرد، روابط دیپلماتیک میان ترکیه و آلمان در سال ۱۹۲۴ از سر گرفته شد. در ادامه شعبه‌ای از دویچه بانک<sup>۴۲</sup> (بانک آلمانی) در استانبول افتتاح شد و قراردادهایی میان ترکیه و نجیب‌زادگان آلمانی، صاحبان کارخانه‌های هواپیمایی آلمان، به‌منظور تأسیس کارخانه تسلیحات، امضا شد.

با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی در ترکیه، جای تعجب ندارد که پژوهش‌های باستان‌شناختی آلمان تا سال ۱۹۲۷ متوقف شده بود. با وجود این، با توجه به وضعیت اقتصادی جمهوری وایمار<sup>۴۳</sup>، شروع دوباره کاوش‌ها و حفاری‌های آلمانی‌ها در ترکیه نشان‌دهنده این بود که در اولویت قرار داشتن باستان‌شناسی همچنان در آلمان مورد استقبال قرار می‌گیرد و در سیاست خارجی آلمان دارای اهمیت زیادی است. خیلی زود و پس از این‌که سفارت آلمان در استانبول باز شد، مؤسسه باستان‌شناسی آلمان در خصوص افتتاح شعبه‌ای از مؤسسه در ترکیه پرس و جو کرده و درخواست پشتیبانی از آن کرد. گرچه مذاکرات پیچیده و دشوار، افتتاح مؤسسه را تا سال ۱۹۲۹ به عقب انداخت، اما وقتی بیشتر فعالیت‌های باستان‌شناختی آلمانی‌ها در دوران قبل از جنگ در

<sup>۳۹</sup> Ottoman Empire

<sup>۴۰</sup> World War I

<sup>۴۱</sup> Ataturk

<sup>۴۲</sup> Deutsche Bank

<sup>۴۳</sup> Weimar Germany

این زمینه از سر گرفته شد، در اوایل دهه ۱۹۳۰، تمرکز آن‌ها بر میراث کلاسیک یونانی بود. کاملاً مستقل از این مذاکرات، اکهارد اونگر<sup>۴۴</sup> که پایان‌نامه درجه شایستگی<sup>۴۵</sup> خود را در رشته باستان‌شناسی خاور نزدیک در سال ۱۹۲۴ برلین چاپ کرد، به مدت یک‌سال بین سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ و بار دوم بین سال‌های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵، ریاست موزه باستان‌شناسی در استانبول را بر عهده داشت. از سرگیری پژوهش‌های باستان‌شناختی آلمان، تشدید روابط تجاری بین دو کشور را در پی داشت. با این حال، آلمان هرگز نفوذ خود در سیاست خارجی ترکیه را دوباره به دست نیاورد زیرا همواره این نفوذ را داشت.

## عراق

در حالی که ایران هرگز توجه تاریخی و باستان‌شناختی زیادی را به خود جلب نکرد و همچنین باستان‌شناسی آلمانی‌ها در ترکیه تنها محدود به دوره‌های کلاسیک بود، قلب مطالعات خاور نزدیک و صحنه کاوش‌ها و حفاری‌های وسیع و بسیار محبوب در دوران قبل از جنگ جهانی اول، منطقه بین‌النهرین<sup>۴۶</sup> بود. بعد از جنگ، این منطقه به عراق تحت قیمومت انگلیس<sup>۴۷</sup> تبدیل شده بود. از نظر باستان‌شناسان آلمانی، این وضعیت ناامیدکننده بود. آلمان با دولت جدید روابط رسمی یا اقتصادی نداشت. پشتیبانی عظیم نات‌گمیشافت (Notgemeinschaft) حمایت آن مؤسسه از مطالعات خاور نزدیک نشان می‌دهد که تا چه حد فضای فکری در روزگار جدید دستخوش دگرگونی شده است. این مطالعات اکنون به عنوان یک رشته دانشگاهی پذیرفته شده است و نه تنها توسط بنیادهای خصوصی بلکه با بودجه دولتی پشتیبانی می‌شود. در حالی که هیچ‌گونه ارتباط رسمی سیاسی و نیز اندک علاقه محدود به ارتباطات تجاری با عراق از سوی

<sup>۴۴</sup> Eckhard Unger

<sup>۴۵</sup> habilitation

<sup>۴۶</sup> Mesopotamia

<sup>۴۷</sup> British Mandate of Iraq

آلمان وجود نداشت، باستان‌شناسی یکبار دیگر اسباب نفوذ آلمان در عراق را فراهم آورد.

### بازخوردها به خاور نزدیک باستان در دوران آلمان وایمار

حمایت‌کردن اعضای حمایتگر DOG به طور قابل مشاهده ای کاهش یافته بود. مشکلات مالی در داخل کشور و نیز اوضاع سیاسی جدید هرگونه امید نسبت به احیای تحقیقات در بین‌النهرین را در نطفه خفه کرده بود. علاوه بر این، به جز محموله‌های پیشین که شامل آجرهای لعاب‌دار دروازه معروف ایشتار از بابل بود، یافته‌های باستان‌شناسی در بابل و آشور که مربوط به دوران پیش از جنگ جهانی اول بود، نیز همچنان به برلین ارسال نشده بود. در چنین شرایطی *Notgemeinschaft der Deutschen Wissenschaft* (اتحادیه اضطراری بورس تحصیلی آلمان)، از به یادرفتن قضیه کاوش در بین‌النهرین جلوگیری کرد. در حلقه داخلی این نهاد، می‌توان چندین طرفدار بسیار قدرتمند مطالعات خاور نزدیک را یافت؛ خصوصاً مورخانمانند ادوارد مایر<sup>۸</sup> و تئودور ویگانند<sup>۹</sup> و نیز رئیس این اتحادیه، فردریش اشمیت اوت<sup>۱۰</sup> که از ابتدا در عضویت هیأت مدیره DOG بوده است. تعداد بسیاری از باستان‌شناسان، برای انتشار یافته‌های کاوش‌های DOG و نیز پژوهش روی اشیای موزه جدید خاور نزدیک که در برلین تدارک آن دیده شد، کمک‌هزینه دریافت کردند. پس از سال ۱۹۲۶، حتی برای راه‌اندازی مجدد کاوش‌ها نیز حمایت‌های مالی افزایش یافت. مطالعات باستان‌شناسی به طور عام و مطالعات شرق‌شناسی به طور خاص، دو حوزه‌ای بودند که منابع مالی بسیاری به خود جذب می‌کردند و این مسأله در حالی رخ می‌داد که زیست‌شناسی، زراعت، علوم انسانی، مابقی علوم اجتماعی و مهندسی چنین وضعی نداشتند. در نتیجه، همان‌گونه که تصور می‌شد، در این سال‌ها مطالعات بین‌النهرین، حمایت و مساعدت‌های بسیاری برای پژوهش و کاوش دریافت کرد. در سال ۱۹۲۶ که آلمان وایمار به

<sup>۸</sup> Franz Georg Maier

<sup>۹</sup> Theodor Wiegand

<sup>۱۰</sup> Erich Friedrich Schmidt

عضویت جامعه ملل در آمد، یافته‌های کاوش در آشور، که طی دوران جنگ در پورتو پرتغال نگهداری می‌شد، انتشار یافتند و پس از این به برلین منتقل شدند. اندکی بعد، والتر آندره<sup>۵۱</sup>، که در این زمان سرپرست موزه خاور نزدیک برلین بود، اجازه ارسال اشیا از بغداد به برلین را دریافت کرد (ارسال بیش از نیمی از یافته‌ها از بابل به برلین). نیز زمانی که در بغداد به سر می‌برد، وی به این ترغیب شد که تحقیقات میدانی را انجام دهد که به راه‌اندازی مجدد کاوش‌ها منجر شد. در سال ۱۹۲۸، در دو مکان بسیار معتبر یعنی اوروک و نیز در تیسفون، پایتخت امپراتوری ساسانیان، کاوش‌ها آغاز شد. هر دو کاوش‌ها توسط ادوارد مایر اداره و ساماندهی می‌شد؛ فردی که به عنوان چهره‌ای برجسته در زمینه‌های تاریخ باستان و مطالعات خاور نزدیک و نیز شخصیتی تأثیرگذار در مؤسسات مطالعات آلمانی، به ویژه در نات‌گمینشافت شناخته می‌شد. توجه به این نکته شایان توجه است که در دوره آلمان وایمار، هیچ‌گونه کشتی در آلمان برای ارتباطات اقتصادی با عراق وجود نداشته است. اولین مأمور سیاسی آلمان به عراق، فریتز گروبا در سال ۱۹۳۲ به این کشور اعزام شد. شرایط مذکور قاعدتاً کمک‌حال کاوش‌های باستان‌شناختی نبوده است. با این حال، روابط شخصی و دوستانه با همکاران بین‌المللی برقرار بوده است. در حالی که بودجه مطالعات خاور نزدیک در دوران آلمان وایمار افزایش می‌یافت، در سوی دیگر توجه عمومی به این رشته کاهش یافته و شخصیت‌های آکادمیک سایر رشته‌ها نیز به این مطالعات با افت روبه‌رو می‌شد. ادوارد مایر در سال ۱۹۰۸ بیشتر همکاران خود را به سبب عدم «انعطاف فکری» ایشان مورد سرزنش قرار داد تا آنان با تغییراتی که در درک تاریخی که به سبب کشفیات متون آشوری به وجود آمده، کنار بیابند. اما دانش رو به رشد شتابان این حوزه و نیز انواع زبان‌هایی که یک متخصص در این بخش بایستی آنان را فرا بگیرد، یک مشکل جدی محسوب می‌شد. به آن سبب که پژوهش‌های بیشتری در خصوص خاور نزدیک باستان صورت گرفته و یافته‌های بیشتری در این زمینه به دست آمده بود، دانشمندان حوزه‌های خاصی از دانش

<sup>۵۱</sup> Walter Andrae

عمیق را به وجود آورده بودند. این گرایش به سمت تخصصی شدن دانش، به موازات توسعه در بخش صنعت صورت می‌گرفت. همزمان با این شرایط، پیگیری مباحث از سوی غیر متخصصان رفته رفته دشوارتر می‌شد. بدین سبب، اکثر آنان تصمیمی کم و بیش آگاهانه مبنی بر تمرکز مجدد بر تاریخ یونان و روم باستان می‌گرفتند. بنابراین، خاور نزدیک باستان از سوی افراد غیر متخصص مورد اغفال واقع شد. در طول دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، تنها «یوزف وگت» در میان مورخان آلمانی بود که همیشه دوره‌ای را در تاریخ فرهنگی خاور نزدیک باستان تدریس می‌کرد. به طور کلی، تاریخ و باستان‌شناسی، جایی در دانشگاه‌ها نداشت. هرتسفلد، تنها استادی که از او انتظار می‌رفت دست به تدریس باستان‌شناسی خاور نزدیک بزند، از سال ۱۹۲۳ در مرخصی دائمی به سر می‌برد. آشورشناسان، به نوبه خود در تعیین جایگاه‌شان به عنوان مورخ، از خود تعلل نشان دادند. اکدی و سومری همچنان به عنوان زبان و تنها در بخش زبان‌های شرقی تدریس می‌شدند. خاور نزدیک از مشکلات عدیده‌ای نسبت به افکار عمومی و گرایش‌های آن رنج می‌برد، در حالی که پیش از جنگ جهانی اول، از جنجال‌های کتاب مقدس و نیز فعالیت‌های میدانی با شور و اشتیاق استقبال می‌شد. با نگاه اول به نظر می‌رسد، این ابداع، یا درمورد نام‌گذاری دوباره برلین، درمورد دو صدارت برای باستان‌شناسی خاور نزدیک به علاقه زیاد به شرق باستان اشاره دارد، اما بررسی دقیق‌تری آشکار کرد که هر دو منتخبان جدید حامیان قدرتمند این رژیم بودند. به علاوه، شعبه‌های تحقیقاتی آنها برطبق اصول عقاید جدید به دنبال «هند و اروپایی» تغییر کرد، یعنی آریایی‌ها در تمدن خاور نزدیک نقش دارند. هیتی‌ها و هوری‌ها<sup>۵۲</sup> شهرت تازه‌ای به دست آوردند و درمورد زبان هند و اروپایی و محصولات عمده آنها تحقیق کردند که (این تحقیق) آخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ شروع شد و مورد توجه قرار گرفت (ضمناً باید توجه شود که به علت سوءاستفاده نازی‌ها از این واژه، نژاد در کشور آلمان به جز در طبقه‌بندی حیوانات ارزشی دیگر نداشت). برای بیشتر آلمانی‌های نسل‌های بعد از جنگ (این واژه)

<sup>۵۲</sup> *Hittites, Hurrians*



به طرز فکر نازی‌ها مرتبط است. (این واژه) در سال‌های اخیر به ادعاهای خالی از تبعیض رسید. برخلاف محققانی که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ همچون فاشیست‌ها می‌نوشتند. درحقیقت، این وضعیت در تاریخ ذکر نشده است. استفاده از «نژاد» طی این دوره با کاربرد «نژاد» در انگلیسی امریکایی فعلی قابل قیاس است. این نوشته‌های اولیه ممکن است معانی نژادپرستی یا فاشیستی داشته باشد، اما لزوماً چنین نیست. این روند جدید همچنین در روند سخنرانی فوق‌الذکر جوزف وگت<sup>۵۳</sup> (عضوی از NSdAP پس از ۱۹۳۷) مشخص شد. او عنوان دوره خود را بر مبنای تاریخ فرهنگی خاور نزدیک به امپراتوران خاور نزدیک باستانی و هند و آلمانی تغییر داد. هند و اروپایی‌ها، آریایی‌ها، اینها موضوعات تحقیق‌هایی بودند که مطالعات خاور نزدیک باستان را زنده نگه داشتند. حتی اهنربه<sup>۵۴</sup> یک سازمان خاور نزدیک را تأسیس کرد که هدفش اثبات تأثیرات آریایی هند و اروپایی بر پیشرفت تمدن‌های خاور نزدیک بود. برنامه جدید در نهایت کانون توجه را از بین‌النهرین به ایران تغییر داد. درحالی‌که هر تسفلد تأمین وجه از منابع رسمی را غیرممکن می‌دانست که باز هم بیشتر با کاوش‌هایی در بین‌النهرین مورد توجه بود، او «خاستگاه تمدن»، تاریخ پارسی را به‌عنوان آریایی مورد ملاحظه قرارداد و نشر بی‌سابقه‌ای را دریافت کرد. همچنان که مورخان به اصل و نسب آریایی‌های ایران باستان اهمیت می‌دادند، ایرانیان جدید صریحاً از قوانین نورنبرگ همانند (نژاد اصیل) مستثنی شدند.

علاقه آلمان به تاریخ آریایی با علاقه رضاشاه به طرز فکری که رژیمش را حمایت می‌کرد در سال ۱۹۳۴ برنامه‌ای را برای ایرانی کردن سرزمین پارس آغاز کرد. وحدت ملی (فعالیت‌های اتحاد ملی) پالایش زبان فارسی، ایجاد آگاهی ملی از طریق انبوه نشریه‌ها و استفاده آگاهانه از گذشته باشکوه ایران را در پی داشت. ظاهراً به پیشنهاد

<sup>۵۳</sup> Josef vogt

<sup>۵۴</sup> Ahnenerbe (تأسیس یک اتاق فکر در آلمان نازی، با حمایت از اینکه آلمان‌های امروزی از نژاد آریایی باستان هستند. مترجم)

سیاستمدارانی (که) به برلین اعلام کردند رضا شاه دستور داد به‌جای سرزمین پارس، کشور ایران نامیده شود. نزدیکی فکری بین ایران و آلمان در بعضی جهات زمینه را برای امضای مبادله گسترده و معاهده‌های دیگر توسط دو حکومت آماده کرد. در آخر دهه ۱۹۳۰، ایران به‌طور فزاینده‌ای برای امکانات و تشکیلات همچنین بازرگانی و مبادله به‌طور کلی به آلمان وابسته بود. در ۴۱-۱۹۴۰، ۴۷ درصد همه واردات به ایران از آلمان می‌آید، درحالی‌که ۴۲/۹ درصد از صادرات ایرانیان به آلمان فرستاده می‌شد. در حالتی از معاوضه و امانت و ودیعه فزاینده، ویلهلم آیلرس<sup>۵۵</sup> در سال ۱۹۳۸ به اصفهان فرستاده شده بود تا یک مؤسسه آلمانی تأسیس کند که شامل تحقیقات باستان‌شناسی در میان فعالیت‌های آن بود. اما فعالیت‌ها به تحقیقات واژه‌شناسی تاریخی و زبان‌شناسی بعد از سال ۱۹۳۹ محدود شد. در سال ۱۹۴۱ این مؤسسه تعطیل شد و آیلرس به استرالیا تبعید شد. با وجود تأثیر اقتصادی آلمان و توافق‌های قوی برای آلمان در ایران، این کشور تنظیم کرد تا در سال‌های اول جنگ جهانی دوم بی‌طرف باقی بماند. در مرداد سال ۱۹۴۱، در حمله‌ای پیشگیرانه در برابر نقشه‌های آلمان برای استفاده از ایران به‌عنوان دروازه پایگاه عملیاتی هندوستان، یک یورش انگلیسی-شوروی، شاه را مجبور کرد تا همه شهروندان آلمانی را بیرون کند پیش از اینکه خودش مجبور به استعفا شود. این حرکت توسط اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس تنها محل امن آلمان را در خاور نزدیک از بین برد. این خسارت می‌توانست در نهایت حکومت آلمان را ترغیب کند تا توجهش را به تحقیقات خاور نزدیک برگرداند. در پاییز ۱۹۴۲ حکومت نازی درخواست‌هایی برای کنفرانس محققان و باستان‌شناسان خاور نزدیک آلمانی فرستاد، همچون بخشی از مجموعه‌ای که پاول ریتربوش<sup>۵۶</sup> طرح ریزی کرد. این را والتر ویلست سازماندهی کرده بود. (متصدی اهزبه و رئیس دانشگاه مونیخ). در این موقعیت او نقش مهمی را در پیگرد قانونی و توقیف اعضای گروه دانشجویی ضد نازی در سال ۱۹۴۳ ایفا کرد.

<sup>۵۵</sup> ایران شناس اهل آلمان/نویسنده تاریخ ایران کمبریج

<sup>۵۶</sup> Paul، از هواداران سرسخت جنبش ناسیونالیستی

اگر هدف حکومت این بود که از خاورشناسان دعوت شده، برای حمایت آرمانی و سیاسی کمک بگیرد این کنفرانس یک ناکامی بزرگ بود. مطابق با (نظر) هاسمن<sup>۵۷</sup>، درکل ریتربوش<sup>۵۸</sup> انجمن نازی استادان دانشگاه را بشدت انتقاد کردند، زیرا او برای کنفرانس‌های خود محققان را بدون توجه به توافقی‌های آنها نسبت به روش فکری حزب نازی دعوت کرد. امکان ندارد این خاورشناسان خیلی غیرمتعارف بوده باشند، اما جای تعجب است که سخنرانی‌های منتشر شده در بیشتر موارد حاوی هیچ یا کنایات سطحی نسبت به طرز فکر آن زمانه بود. برخی محققان به سادگی پیشرفت‌های اولیه را در حوزه‌های مربوطه به حساب آوردند تا موقعیت حوزه کاری‌شان برای افزایش حمایت‌ها درمورد فعالیت‌هایشان در آینده، یا درمورد باستان‌شناسان برای شروع دوباره کارشان بهبود یابد. به این ترتیب حتی در سال ۱۹۴۲، تحقیق‌های آسیایی برای هر دو تلاش‌های جنگی و تبلیغات نازی بی اهمیت فرض شد. فقط لحن عالی آخرین سخنان والتر ویلست به بیشتر تاریخ‌دانان باستانی موفق تحت رژیم نازی اشاره داشت، مخصوصاً به برو<sup>۵۹</sup>. (سخنانی) در مقدمه‌ای بر این موضوع<sup>۶۰</sup>، یک اثر دوجلدی که او در سال ۱۹۴۲ ویرایش کرد. برو همبستگی جدیدی را بین آلمان نازی و یونان و رومیان قدیم توصیف کرد. درحالی‌که سخنان او درمورد این مصالحه بین جسم و روح گاهی یادآور هدف سومین انسانگرایی جیگر<sup>۶۱</sup> یا مبارزات طبقاتی بکر<sup>۶۲</sup>، برای برو این آرمان در آلمان نازی تبدیل به واقعیت شد. (موافقت، همبستگی) با یونانیان و رومیان باستان، او عمیقاً احساس می‌کرد به علت تمایلات نژادی دوباره احیا شده آلمانی‌های امروزی می‌توانند بی‌درنگ ارتباط با گذشته باشکوه شان را به رسمیت بشناسند. درحالی‌که برو موفقیتش

<sup>۵۷</sup> Frank-Rutger Hausmann

<sup>۵۸</sup> Ritterbusch

<sup>۵۹</sup> Berve

<sup>۶۰</sup> Das nenu bild der antike

<sup>۶۱</sup> Jaeger

<sup>۶۲</sup> Becker

را در مورد نظم بازگردانده شده به جهان باستان جشن گرفت، ریتربوش قربانیان برو را حمایت می‌کرد. اما همچنان که می‌دانیم کوشش‌های حکومت نازی نسبت به طلب کمک از مابقی محققان خاور نزدیک برای سرانجام جنگ قاطعانه نبود.

### نتیجه‌گیری

اهمیت پیوستن به روزگار باستان در کل و خاور نزدیک باستان به‌ویژه پدیده‌ای آلمانی بود. ارتباط نزدیک بین سیاست، فرهنگ و روزگار باستان، همان طور که شرح داده شد خاستگاه‌های خود را در اوایل قرن نوزدهم در آلمان دارد. در امپراتوری قیصر آلمان تحقیق در خاور نزدیک باستان با طرح‌های استعمارطلبی اقتصادی و سیاسی آلمان در امپراتوری عثمانی همراه شده بود. در جمهوری (شهر) وایمار، تحقیقات خاور نزدیک باستان که در مورد این ارتباط پیشرفت کرده بود و از شهرت همگانی بزرگ بهره‌مند بود، دوباره از حکم آگاهی جمعی مستثنی شد. این حوزه کاری فقط به علت حمایت اقتصادی نجات یافت که حمایت‌گران بانفوذ باستانی در جامعه اضطراری علم و دانش آلمان فراهم کردند. هنوز هم، باستان‌شناسانی که در خاور نزدیک کار می‌کنند کمک بزرگی به پیشرفت روابط دو جانبه می‌کنند. نقطه کانونی تحقیق و اهمیت دادن به تحقیقات خاور نزدیک دوباره طی دوره نازی تغییر کرد. اکنون تحقیقات خاور نزدیک باستانی در حمایت از ادعاهای آریایی، برتری هند و اروپایی در سراسر تاریخ به کار برده می‌شود. اعتبار و استدلال‌هایی که از این تحقیقات توسط نازی‌ها بیرون کشیده شد آخرین جنبش‌های نقش آرمانی قدرتمند این تحقیقات بودند. استفاده نادرست از روزگار باستان و مقررات مختلف تحقیقات باستانی قطعاً در انحطاط آنها در نظر جامعه پس از جنگ جهانی دوم نقش داشت. امروزه، استادان تحقیقات خاور نزدیک باستان، مطالعه تمدن و زبان باستان یا باستان‌شناسی در سیزده دانشگاه آلمانی یافت می‌شوند. شیوه‌ها تغییر کرده‌اند؛ بعضی محققان به حوزه کاری‌شان به‌عنوان آگاهی فرهنگی، تاریخی یا اجتماعی نگریسته و اثرشان را همچون احیا و نوسازی روش‌های اسکان باستانی و محیط‌های بوم‌شناختی‌شان یا چگونگی روابط جمعیت‌های یکجا نشین و کوچ‌نشین

ملاحظه کرده‌اند. رویکرد استعمارطلبی فرهنگی، شعور مأموریت (مفهوم هیأت نمایندگی) و امپراتوری قیصر آلمان که از بین رفت. همچنین ارتباط مستقیم با منافع اقتصادی یا سیاسی، که در دوره شکل‌گیری این تحقیقات پیش از جنگ جهانی اول خیلی زیاد بود، کمتر مشاهده می‌شود. ما شاهد تحمیل‌های آلمانی و عقیدتی نیستیم همانند اجبار (تحقیقات آریایی) تحت نظر نازی‌ها. تحقیقات خاور نزدیک باستان، مطالعه تمدن و زبان باستان یا باستان‌شناسی جایگاهش را در جهان علم و آگاهی پایین اما در حوزه‌های معتبر پیدا کرد. با این حال، هنر و تاریخ خاور نزدیک باستان موضوعاتی نیستند که در تاریخ هنر یا بخش‌های تاریخی آموخته شوند و در کتاب‌های درسی مدارس آلمان خاور نزدیک باستان کاملاً غایب است. براساس جزوات برو و بنگستان (که) در دوره نازی نوشته یا پیش نویس شده، قدرت‌های خاور نزدیک باستان همچنان نسبت به جایگاه دشمن آسیایی در مورد استقلال یونان خیلی تقلیل یافتند، که گمان می‌شد ریشه در تمدن اروپایی دارد. با وجود این، در یک جو روابط خیلی دوستانه با ایالت‌های جدید در این منطقه، تعمیم‌های رفتار آسیایی باستانی کمیاب است. برعکس، رویدادهای سیاسی اخیر، به‌وضوح اشاره می‌کند که فقط بخش کوچکی از جامعه آلمان را سوءاستفاده نازی‌ها از تاریخ بی‌اعتبار کرده و هنوز پذیرای چنین تسهیلاتی است همچون درگیری تمدن‌ها یا طبقه‌بندی جهان به خیر و شر. اما هم‌اکنون همچون نمونه‌ای در ایالات متحده است. ارتباط فعال در بحث‌هایی درباره گوناگونی رویکردها نسبت به جهان، خواه قدیم یا جدید، یک اجبار برای محققان خاور نزدیک را باقی می‌گذارد.

**Abstract:**

*The importance of ancient history and archaeology for the construction of national identities has repeatedly been stressed in recent years. This essay addresses the question of the importance of Ancient Near Eastern studies in Germany from 1870 to 1945. It is argued that this seemingly apolitical research developed hand in hand with the economic and political as well as cultural interests prevalent in Wilhelminian Germany. After World War I, this concern, for various ideological and political reasons, gave way to a reorientation toward ancient Greece. During the Nazi regime, the auspices for the study of the Ancient Near East changed again. Here it was put to use for the devaluation of the Semitic people and glorification of Aryan history. But whatever ideological stance was taken toward the Ancient Near East, its research remained a very important vehicle in international relations and a factor for German influence in the region.*

**Key words:** *Iran, German, History, Archeology, Relation, Political*

## Notes

*The present article is the extended and annotated version of a paper presented at the German Studies Association meeting in Washington, D.C., on October 2, 2001. I would like to thank Dr. Hans-Ulrich Seidt for his invitation to participate in the panel on Germany and the Middle East. I am very grateful to Prof. Dr. Elspeth Dusingberre, who went through the paper with great care to correct my non-native speaker's English. All opinions and mistakes remain my responsibility.*

*The following abbreviations are used:*

- *Bast 2001 = Oliver Bast, "Germany I: German-Persian diplomatic relations," in Encyclopaedia Iranica X, 2001, 506-19. Gunter and Hauser (in press) = Ann C. Gunter, and Stefan R.*
- *Hauser, eds., Ernst Herzfeld and the Development of Near Eastern Studies, 1900-1950 (Leiden, in press).*
- *Hauser 2001 = Stefan R. Hauser, "Not out of Babylon? The Development of Ancient Near Eastern Studies and Its Current Significance," in Historiography in the Cuneiform World, Part I, Proceedings of the XLVe Rencontre Assyriologique Internationale, ed. Zvi Abush et al (Bethesda, Maryland, 2001), 211-37.*
- *Hauser (in press) = Stefan R. Hauser, "Ernst Herzfeld and Eduard Meyer: Near Eastern Studies, Orientalism and Universal History," in Gunter and Hauser (in press).*
- *Hirschfeld 1980 = Yair Hirschfeld, Deutschland und Iran im Spielfeld der Mächte: internationale Beziehungen unter Reza Schah 1921-1941 (Düsseldorf, 1980).*

- *Marchand 1996 = Suzanne L. Marchand, Down from Olympus: Archaeology and Phil hellenism in Germany, 1750-1970 (Princeton, N.J., 1996).*
  - *Mousavi (in press) = Ali Mousavi, "Ernst Herzfeld, Politics, and Antiquities Legislation in Iran," in Gunter and Hauser (in press).*
  - *Renger 1979 = Johannes Renger, "Die Geschichte der Altorientalistik und der vordera siatischen Archäologie in Berlin von 1875 bis 1945," in Berlin und die Antike, ed. Willmuth Arenhövel and Christa Schreiber (Berlin, 1979), 151-92.*
  - *Rezun 1982 = Miron Rezun, The Iranian Crisis of 1941: The Actors Britain, Germany and the Soviet Union (Cologne, 1982).*
١. Cf. "Deutsche Politik im Zeitalter des Imperialismus: Ein Teufelskreis?," in *Flucht in den Krieg? Die Außenpolitik des kaiserlichen Deutschland*, ed. Gregor Schollgen (Darmstadt, 1991), 170-86; Immanuel Geiss, "Weltpolitik': Die deutsche Version des Imperialismus," in *ibid.*, 148-69.
٢. *It is often forgotten that besides the most successful powers, France and Britain, Russia, Spain, Portugal, Belgium, and the Netherlands were also active as colonial powers. At least in Germany, the scale and success of imperial activities by Japan and the United States at the turn of the century are usually forgotten.*
٣. *Repeatedly the Persian government tried to gain German support, or even to win Germany over as a third power in the political struggle for influence in Persia between Russia and Britain. Nevertheless, Bismarck and later Wilhelm II did every thing possible to demonstrate their*



*lack of interest in Persia, as part of their policy to conciliate Britain and Russia, cf. Bast 2001.*

۴. Gregor Schöllgen, *Imperialismus und Gleichgewicht: Deutschland, England und die orientalische Frage 1871-1914* (Munich, 1984), 433.
۵. Kurt Grunwald, "Pénétration Pacifique-the Financial Vehicles of Germany's 'Drang nach Osten,'" in "Germany and the Middle East 1835-1939," ed. Yehuda L. Wallach, *Jahrbuch des Instituts für Deutsche Geschichte, supplement 1* (Tel Aviv, 1975), 85-101, here p. 87.
۶. This also changed the archaeological practice in field research. While archaeology in earlier times generally meant the hunt for treasures illustrating what was known from written sources, archaeologists, in their attempt to break the narrow scope of textual evidence, developed precise methods modeled on hard science (Adolf H. Borbein, "Klassische Archäologie in Berlin vom 18. bis zum 20. Jahrhundert," in *Berlin und die Antike*, ed. Willmuth Arenhövel and Christa Schreiber (Berlin, ۱۹۷۹), ۹۹-۱۵۰, here p. ۱۳۸). For a short history of archaeological methods and theories see Stefan R. Hauser, "Archäologische Methoden," in *Der Neue Pauly: Rezeptions- und Wissenschaftsgeschichte*, vol. 13 (Stuttgart and Weimar, 1999), 201-16. For a detailed account of the history of archaeology see Bruce G. Trigger, *A History of Archaeological Thought* (Cambridge, U.K., 1989).
۷. Suzanne L. Marchand, "The Rhetoric of Artifacts and the Decline of Classical Humanism: the Case of Josef Strzygowski," *History and Theory* 33 (1994): 106-30, here p. 112.

۸. *The literature on German Philhellenism, especially on specific aspects and periods, is vast. For a summary see above all Marchand 1996.*
۹. *Marchand 1996, 243.*
۱۰. *Cf. Frederick N. Bohrer, "Inventing Assyria: Exoticism and Reception in Nineteenth-Century England and France," Art Bulletin 70 (1998): 336-56; Frederick N. Bohrer, "Layard and Botta: Archaeology, Imperialism, and Aesthetics," in Historiography in the Cuneiform World, Part I, Proceedings of the XLV Rencontre Assyriologique Internationale, ed. Zvi Abush et al. (Bethesda, Maryland, 2001), 55-64.*
۱۱. *The first cuneiform signs were deciphered by Georg Grotefend in 1802. A much broader understanding of signs and language was independently gained by Henry C. Rawlinson in the 1830s. His work was based on Darius's trilingual inscription from Bisotun, which he published in full in 1846. In 1857 the British Academy officially declared cuneiform as deciphered. For the most detailed account see Mogens Trolle Larsen, The Conquest of Assyria: Excavations in an Antique Land, ۱۸۴۰-۱۸۶۰ (New York, ۱۹۹۶).*
۱۲. *Cf. Francine Tissot, "La délégation archéologique française en Iran," Encyclopædia Iranica vol. 7 (1996), 238-40; Rémy Bouchard, "Ernst Herzfeld and French Approaches to Iranian Archaeology," in Gunter and Hauser (in press); Mousavi (in press).*
۱۳. *Cf. Renger 1979, 153. Six years earlier, the first chair for Assyriology was created for Jules Oppert at the Collège de France.*
۱۴. *Quoted after Matthes Olaf and Johannes Althoff, "Die 'Königliche Kommission zur Erforschung der*

- Euphrat- und Tigrisländer," Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft 130 (1998), 241-54, p. 243. Interestingly Mesopotamia was chosen over Egypt, as the minister had asked for advice on inaugurating research into Egypt or Mesopotamia (Matthes and Althoff, ibid., ۲۴۲). Nevertheless, in ۱۸۹۹ a "Generalkonsulat" for archaeology was established in Cairo, which in 1907 was transformed into the "Institut für ägyptische Altertumskunde." In 1928 this institute became part of the Deutsches Archäologisches Institut (DAI) (Marchand 1996, 195).*
۱۵. *cf. Jan Stefan Richter, Die Orientreise Kaiser Wilhelms II. 1898: Eine Studie zur deutschen Außenpolitik an der Wende zum 20. Jahrhundert (Hamburg, 1997).*
۱۶. *cf. among others Seton Lloyd, The Archaeology of Mesopotamia (London, 1978), who in his foreword praises the excavators Robert Koldewey (Babylon) and Wal ter Andrae (Assur) for their techniques laying the ground to all later discoveries.*
۱۷. *Nicola Crüsemann, Vom Zweistromland zum Kupfergraben: Vorgeschichte und Entstehungsjahre (1899-1918) der Vorderasiatischen Abteilung der Berliner Museen vor fach- und kulturpolitischen Hintergründen, Jahrbuch der Berliner Museen N.F., Beihefte Bd. 42. (Berlin, 2001).*
۱۸. *The 1896 master plan for the museum, not completed as planned, envisaged "Three central rotundas ... devoted to the ancient civilizations of Greece & Rome, Egypt, and Mesopotamia, flanked by courtyard buildings dedicated to the traditional cultures of America, Asia, Africa, and Oceania." Douglas M. Haller, "Architectural Archaeology: A Centennial View of the Museum*

- Buildings," Expedition 41, (2000).  
<http://www.upenn.edu/museum/Overview/buildinghistory.html>*
۱۹. *Hauser 2001. 218.*
۲۰. *Bernhard vom Brocke, "Wissenschaft und Militarismus': Der Aufruf der 93 >An die Kulturwelt!< und der Zusammenbruch der internationalen Gelehrtenrepublik im Ersten Weltkrieg," in Wilamowitz nach 50 Jahren, ed. William M. Calder III, Hellmut Flashar, and Theodor Lindken, (Darmstadt, 1985), 649-719.*
۲۱. *See Gunter and Hauser (in press).*
۲۲. *Mousavi (in press).*
۲۳. ۲۳. *Hirschfeld ۱۹۸۰, ۱۷.*
۲۴. *Hirschfeld 1980, 32.*
۲۵. *The Anjuman Athar-i Milli was a private society founded in 1922 to support care of Persian cultural heritage. On the developing interest in and the changing role of archaeology in Persia/Iran see Kamyar Abdi, "Nationalism, politics, and the development of archaeology in Iran," American Journal of Archaeology 105 (2000): 51-76.*
۲۶. *Bast 2001, 511.*
۲۷. *According to Hirschfeld (Hirschfeld 1980, 331) during the Weimar years imports by Persia accounted for 0.1 to 0.2 percent of Germany's overall exports, and imports from Persia, including oil, amounted to 0.2 to 0.6 percent.*
۲۸. *Hauser (in press).*
۲۹. *On behalf of Germany, the Swedish ambassador inquired about entering into relations in November 1923. In April 1924, the first German ambassador, Nadolny, was delegated. See Akten zur deutschen Auswärtigen*

- Politik 1918-1945 aus dem Archiv des Auswärtigen Amtes (Göttingen, 1991), Serie A vol. IX, nos. 18, 88, and ۲۴۱. This appointment coincided with the passing of the new constitution in Turkey.*
۳۰. Marchand 1996, 283-84.
۳۱. Ernst Weidner, "Nachruf Eckhard Unger (April 11, 1885 to July 24, 1966)," *Archiv für Orientforschung* ۲۲ (۱۹۶۸/۶۹): ۲۱۰-۱۱.
۳۲. *The foundation stone for the museum was laid in 1910. After protracted quarrels the museum finally opened in October 1930. On these quarrels cf. Nicola Crüsemann, Vom Zweistromland zum Kupfergraben, passim. The Near Eastern exhibition was completed in 1936 and closed with the outbreak of World War II in 1939. The exhibition was designed by Walter Andrae, the former excavator of Assur, who assumed the directorship of the museum in 1928. The museum was heavily damaged in bombing raids during the war; most of the artifacts were removed by Soviet troops in 1945 and returned in 1957. In the German Democratic Republic, the displays were redesigned following Andrae's original concept, except for the missing pieces, particularly those in gold. On the difficulties of concept and design see Reinhard Bernbeck, "The Exhibition of Architecture and the Architecture of an Exhibition: The Changing Face of the Pergamon Museum," *Archaeological Dialogues* 7 (2000): 98-145.*
۳۳. Marchand 1996, 295.
۳۴. Walter Andrae, "Der Rückerwerb der Assur-Funde aus Portugal," *Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft* 65 (1927): 1-6.

۳۵. *Walter Andrae, "Reise nach Babylon zur Teilung der Babylon-Funde," Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft 65 (1927): 7-27.*
۳۶. *Wolfhart Unte, "Eduard Meyer und die Notgemeinschaft der Deutschen Wissenschaft," in Eduard Meyer, ed. William M. Calder III. and Alexander Demandt (Leiden, 1990), 505-37; Hauser (in press).*
۳۷. *See the contribution by Schwanitz in this volume.*
۳۸. *Renger 1979, 155.*
۳۹. *Diemuth Königs, Joseph Vogt: Ein Althistoriker in der Weimarer Republik und im Dritten Reich (Basle, 1995), 307-308.*
۴۰. *Carl Heinrich Becker, Die pädagogische Akademie im Aufbau unseres nationalen Bildungswesens (Leipzig, 1926), 52-56.*
۴۱. *Werner Jaeger, "Einführung," Die Antike 1 (1925): 1-4. It is no coincidence that among Jaeger's many publications the most important and still reprinted one is his Paideia: Die Formung des griechischen Menschen (Engl.: Paideia: The Ideals of Greek Culture). The first volume was published in Germany in 1934 and translated into English in 1939. At that time Jaeger had already accepted a chair at Harvard University. Calder emphasizes that Jaeger was entirely apolitical (William M. Calder, "Werner Jaeger," in Classical Scholarship: A Biographical Encyclopedia, ed. Ward M. Briggs and William M. Calder (New York and London, 1990), 21126, here pp. 217-18). His ideas found a very positive response in the Third Reich. Nevertheless, the offer from Harvard was very fortunate as his wife was Jewish. Volumes 2 and 3 of his Paideia appeared first in English and shortly afterwards in German. The books went*

*through several editions in both languages and are still available as reprints.*

۴۲. Albert Henrichs, "Philologie und Wissenschaftsgeschichte: Zur Krise eines Selbstverständnisses," in *Altertumswissenschaft in den 20er Jahren: Neue Fragen und Impulse*, ed. Hellmut Flashar (Stuttgart, 1995), 423-57, here pp. 454-55.
۴۳. "Die Wissenschaft vom Alten Orient, soweit sie fremdrassige, uns wesensfremde und darum in ihrer tiefen Eigenart nicht zu begreifende Völker betrifft, ist in dem augenblick, da die Problemstellung über das rational Feststellbare hinausgeht, zur Resignation verdammt. Sie versagt damit vor der neuen Wertforderung und verliert infolgedessen ihr Lebensrecht." (*The study of the ancient Orient, inasmuch as its focus is an alien race, alien to us in nature, and therefore concerns peoples that are incomprehensible in their deeper character, is, at the moment when the problem exceeds anything that is rationally determinable, condemned to resignation. It thus fails the test of the new value demand and consequently loses its right to exist.*) Helmut Berve, "Zur Kulturgeschichte des Alten Orients," *Archiv für Kulturgeschichte* 25 (1935): 216-30, here pp. 229-30.
۴۴. See Henning Haßmann, "Archaeology in the Third Reich," in *Archaeology, Ideology and Society: The German Experience*, ed. Heinrich Härke (Frankfurt am Main, 2000), 65-139.
۴۵. Among Nazi racist historians even the Greeks came under general doubt concerning their Aryan blood. Their special role in history was no longer sufficiently explained by their being Aryan, but by their "nordic" blood, see Hans F.R. Günther, "Der Einschlag nordischer Rasse im hellenischen Volke," *Vergangenheit und*

*Gegenwart 25 (1935): 529ff. But in general ancient Greece and Rome were highly valued. According to Kürschners Deutscher Gelehrtenkalender, the number of classical archaeologists, especially at universities, remained far higher than the number of prehistorians.*

۴۶. Volker Losemann, *Nationalsozialismus und Antike: Studien zur Entwicklung des Faches Alte Geschichte 1933-1945 (Hamburg, 1977)*. Franz Georg Maier, "Review of Volker Losemann, *Nationalsozialismus und Antike (1977)*," *Gnomon 53 (1981): 215-16*. Beat Näf, *Von Perikles zu Hitler? Die athenische Demokratie und die deutsche Althistorie bis 1945 (Beme and New York, 1986)*. Beat Näf, "Deutungen und Interpretationen der griechischen Geschichte in den zwanziger Jahren," in *Altertumswissenschaft in den 20er Jahren. Neue Fragen und Impulse*, ed. Hellmut Flashar (Stuttgart, 1995), 275-302; Ines Stahlmann, *Imperator Caesar Augustus: Studien zur Geschichte des Principatsverständnisses in der deutschen Altertums wissenschaft bis 1945 (Darmstadt, 1988)*.

۴۷. Edward W. Said, *Orientalism (New York, 1995)*. For a discussion of Orientalism and its importance for the interpretation of the Ancient Orient and its history see Stefan R. Hauser, "Orientalismus," in *Der Neue Pauly: Rezeptions- und Wissenschaftsgeschichte 15/1 (Stuttgart and Weimar, 2001)*, 1233-43. Examples of prejudiced interpretations are shown in: Stefan R. Hauser, "Greek in subject and style, but a little distorted.' Zum Verhältnis von Orient und Okzident in der Altertumswissenschaft," in *Posthumanistische Klassische Archäologie*, ed. Stefan Altekamp, Matthias Hofter, and Michael Krumme (Munich, 2001), 83-104.



۴۸. See Renger 1979; Johannes Renger, "Altorientalistik und jüdische Gelehrte in Deutschland - Deutsche und Österreichische Altorientalisten im Exil," in *Jüdische Intellektuelle und die Philologen in Deutschland: 1871-1933*, ed. Wilfried Barner and Christoph König (Göttingen, 2001), 247-61.
۴۹. Renger 2001.
۵۰. Like many German scholars, Landsberger was courted by the Turkish government and started to teach in Ankara. Herzfeld went first to London and in 1936 joined Albert Einstein and John von Neumann at the Institute for Advanced Study in Princeton, New Jersey. Although Herzfeld's parents had converted to Protestantism before he was born, the Nuremberg Laws of 1935 defined him as Jewish. Both had been highly decorated in World War I.
۵۱. Eckhard Unger, *Das antike Hakenkreuz als Wirbelsturm, Welt und Mensch im Alten Orient*, vol. 1 (Berlin, 1937); Friedrich Wachtsmuth, *Die Widerspiegelung völkischer Eigentümlichkeiten in der alt-morgenländischen Baugestaltung* (Leipzig, 1938).
۵۲. See Julius Jordan, "Leistungen und Aufgaben der Deutschen Ausgrabungen im Vorderen Orient," in *Der Orient in deutscher Forschung: Vorträge der Berliner Orientalistentagung, Herbst 1942*, ed. Hans H. Schaeder (Leipzig, 1944), 228-38. Jordan emphasizes the importance of the excavation at Boghazköy, because of its former "Indo-European" inhabitants. It is important to note that not all scholars were able or willing to collaborate in the efforts of redefining Ancient Near Eastern Studies. For example, Bittel, the excavator of Boghazköy, seems to have sacrificed his scholarly standing in that respect. He started to excavate the capital

*of the Hittite Empire in central Anatolia in 1931. In the 1960s he became president of the DAI. Most notable is Walter Andrae, head of the Vorderasiatische Museum in Berlin, who in addition became chairman of the Deutsche Orient-Gesellschaft. His writings are free from all allusions to anti-Semitism and the cult of Aryans. In his contribution to the Propyläen Kunstgeschichte, for example, he insists on a linear development of Mesopotamian art despite ethnic/racial changes. We should expect that his obvious refusal to define "race" in the then-prevailing zeitgeist would have caused raised eyebrows in 1942 (Walter Andrae, "Vorderer Orient," in Heinrich Schäfer and Walter Andrae, Die Kunst des Alten Orients, Propyläen Kunstgeschichte 2 (3rd ed.) (Berlin, ۱۹۴۲), ۱۳۱-۶۸, ۷۰۴-۴۶, here pp. ۱۳۶-۳۷).*

۰۳. *See the discussion in Stefan Altekamp et al., Posthumanistische Klassische Archäologie (Munich, 2001), 249.*
۰۴. *Michael H. Kater, Das "Ahnenerbe" der SS: 1935-1945, ein Beitrag zur Kultur politik des Dritten Reiches (Heidelberg, 1974), 111,*
۰۵. *The most prominent historic figures of Persian history, such as Zoroaster or the Achaemenid kings Cyrus and Darius, were even described as "nordic;" see Hans F. R. Günther, Die nordische Rasse bei den Indogermanen Asiens: Zugleich ein Beitrag zur Frage der Urheimat und Rassenherkunft der Indogermanen (Munich, 1934); Fritz Schachermeyr, Indogermanen und Orient (Stuttgart, 1944). For some scholars the Aryan race of the ancient Persians soon became a problem in the context of their fights with the Greek heirs of European (and German) heritage. The explanation found for the Persian defeat was their intimate contact with*

*their non-Aryan subjects in Mesopotamia, which resulted in loss of strength through mingling of races (see Schachermeyr, 171). On the general problem of how the Achaemenid (Persian) Empire was interpreted in Nazi Germany, see Josef Wiesehöfer, "Das Bild der Achaimeniden in der Zeit des Nationalsozialismus," in Achaemenid History III: Method and Theory, ed. Heleen Sancisi-Weerdenburg and Amélie Kuhrt (Leiden, 1998), 1-14. Shockingly enough Schachermeyr's view is generally repeated in Bengtson's handbook on Greek history (Hermann Bengtson, Griechische Geschichte von den Anfängen bis in die römische Kaiserzeit, Handbuch der Altertumswissenschaft III.4, 5th ed. (1st ed. 1950), (Munich, 1977), 180), which, until recently, served as the basis for German schoolbook texts. See Stefan R. Hauser, "Der hellenisierte Orient: Bemerkungen zum Verhältnis von Alter Geschichte, Klassischer und Vorderasiatischer Archäologie," in Fluchtpunkt Uruk, Archäologische Einheit aus methodischer Vielfalt: Schriften für Hans Jörg Nissen, ed. Hartmut Kühne, Reinhard Bernbeck, Karin Bartl (Rahden, 1999), 316-41, here p. 330.*

۵۶. Rezun 1982, 29.

۵۷. M. Reza Ghods, *Iran in the Twentieth Century: A Political History* (Boulder, Colo., 1989), 106-108. My due thanks go to Dr. Kamyar Abdi who was so kind to provide me with the picture that shows Reza Shah and the crown prince in front of the Apadana reliefs (picture 1).

۵۸. Yair Hirschfeld, "German Policy Towards Iran: Continuity and Change from Wei mar to Hitler, 1919-1939," in "Germany and the Middle East 1835-1939," ed. Yehuda L. Wallach *Jahrbuch des Instituts für Deutsche Geschichte, supplement 1* (Tel Aviv, 1975), 117-41, here pp. 127-28.

۵۹. *Hirschfeld 1980, 330.*
۶۰. *Dietrich Huff, "Germany ü. Archaeological Explorations and Excavations," Encyclopaedia Iranica vol. 10 (2001), 519-30, here p. 525. The DAI's former director, Wolfram Kleiss, seems blissfully ignorant about its history in Iran. His article "Deutsches Archäologisches Institut" for the Encyclopaedia Iranica vol. 7 (1996), 331-33, turns the development upside down in stating that Herzfeld's publications were sponsored by the Isfahan station, which was founded after the publications had appeared. For his publications in Germany after 1935. Herzfeld paid himself using his pension, which due to the laws on money transfer had to remain in Germany. Kleiss also claims that there had been German excavations in Persepolis before 1938. This must be a reference to Herzfeld's and later Erich Schmidt's work at this important site. But although both of them were German, they worked for the Oriental Institute of Chicago (on Schmidt see Jack M. Balcer, "Erich Friedrich Schmidt, 13 September 1897-30 October 1964," in Achaemenid History VII: Through Travellers' Eyes, ed. Heleen Sancisi-Weerdenburg and Jan W. Drijvers (Leiden, 1991), 147-72).*
۶۱. *Bast 2001, 506-19; Rezun 1982.*
۶۲. *Frank-Rutger Hausmann, "Deutsche Geisteswissenschaft im Zweiten Weltkrieg: Die 'Aktion Ritterbusch' (1940-1945)," Schriften zur Wissenschafts- und Universitätsgeschichte 1 (Dresden, 1998).*
۶۳. *Wüst, who was born in 1901, had been appointed professor for "Indo-Germanische Studien" in 1932. According to Kater (Ahnenerbe, 295), Wüst never worked in Iran. Although Wüst was curator, that is CEO, of*

*Ahnenerbe, the Notgemeinschaft refused him a grant for a new documentation of the famous Bisotun inscriptions during the war (Ibid., 97). Nevertheless, from 1938 to 1943, the same institution granted him money for research in Iran relevant to the war. (I would like to thank Willi Oberkrome, Freiburg, for this information.) The exact use of these grants is uncertain. They might have helped him to publish his Indogermanisches Bekenntnis: Sechs Reden (Berlin-Dahlem, 1942). In his lecture on the Reich, idea and reality among the ancient Aryans, he describes what he called Entartung (loss of ethnic character) and Entnordung (loss of Nordic character) of Aryans in contact with their Near Eastern neighbors (among others: "the subversive influence of the highly developed money economy in Mesopotamia"), and expresses his hope of a new dawn with Reza Shah Pahlevi (Wüst, 29-30).*

۶۴. *Hausmann, 43. Hausmann describes these conferences as "Leistungsschauen" (scholarly fairs).*

۶۵. *The contributions were published in two volumes: Hans H. Schaeder, Der Orient in deutscher Forschung: Vorträge der Berliner Orientalistentagung, Herbst 1942 (Leipzig, 1944); and Richard Hartmann, ed., Beiträge zur Arabistik, Semitistik, und Islamwissenschaft (Leipzig, 1944). Some of the articles are still useful summaries of German research in certain areas until 1942.*

۶۶. *Berve, 7.*

۶۷. *In an atmosphere where many, if not most, historians of Greek and Roman history were either conservative or outright fascist, Berve later became the war-time representative of the German study of Antiquity. His articles and leaflets, about the battle at Thermopylae, for example, where the Spartans fought against the Near*

*East invaders to the last man, were distributed to German soldiers at the front as means to boost morale and lift their spirit. After the war, he was at first banned from teaching, but was re-appointed to a full professorship in 1949. He later became head of the Commission for Ancient History and Epigraphy of the DAI and as such was a spokesperson for Germany's Greek and Roman historians. A collection of his articles was published anew in 1966. Except for the deletion of a few sentences, the articles were published in their original form. On Berve cf. Karl Christ, Neue Profile der Alten Geschichte (Darmstadt, 1990), 125-87.*